



استاد فرزانه حضرت آیت الله مكنونام



فهرست مطالب

مقدمه	۷
سرگذشت علوم نظری و عملی	
حکمت	۹
علم	۹
عمل	۱۰
تقسیم حکمت	۱۰
حکمت نظری	۱۱
علوم اصلی مابعد الطبیعة	۱۲
فروع علم ریاضی	۱۳
اصول علم طبیعی	۱۳
فروع علم طبیعی	۱۵
علم منطق	۱۵
حکمت عملی و تقسیمات آن	۱۵
سبک گذشتگان	۱۸
شیوه‌ی شناخت داده‌های فلسفی	۲۰

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
 عنوان و پدیدآور: چارچوب سیر کمالات/ تألیف محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۶.
 مشخصات ظاهری: ۴۸ ص.
 شابک: ۹ - ۲۳ - ۲۸۰۷ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
 موضوع: اخلاق اسلامی.
 موضوع: فلسفه اسلامی.
 رده بندی کنگره: ۵: ۱۳۸۶ ج ۲ ن ۸ / BP۲۴۷/۸
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۴۳۶۰۲



چارچوب سیر کمالات

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۵۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره‌ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۲۹۳۴۳۱۶ - ۰۲۵۱ تلفکس: ۲۹۲۷۹۰۲ - ۰۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-23-9

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

تمام کمال

تقدیر معیشت ۲۴

طراحی درست ۲۴

اصل اجرا ۲۵

مدیریت ۲۶

دو قطب متقابل ۲۶

دو خاکریز مطمئن ۲۷

جمع‌گرایی ۲۸

گزینش ۲۸

ملاحظات ۲۹

ضمانت بقا ۲۹

قرب فرایض و نوافل

قرب فرایض و نوافل ۳۱

مبادی تکامل علمی و عملی

مبادی تکامل علمی و عملی ۳۹

اسمای حسنی و اصحاب معرفت

حقیقت عالم ۴۳

آموزش الهی و مقام جمعی ۴۴

اصحاب لولاک ۴۵

چشم زلال و دیده‌ی اهل معرفت ۴۶

افق دیده‌ی ما ۴۷

صافی خون دل اولیای خدا ۴۸

مقدمه

نوشتار حاضر مجموعه‌ی پنج یادداشت کوتاه است که برخی از مهم‌ترین مباحث فلسفی و عرفانی را در بر دارد.

تبیین چگونگی روش گذشتگان در ارایه‌ی مطالب حکمی و نقد و ارزیابی آن و بیان شیوه‌ی صحیح آموزش و پژوهش داده‌های فلسفی موضوع مقاله‌ی نخست می‌باشد.

یادداشت دوم اصولی را که هر مؤمنی لازم است در زندگی معنوی و مادی خویش مراعات نماید تا به فیروزی دست یابد خاطر نشان می‌سازد. تقدیر معیشت و ترسیم و طراحی نظام‌مند زندگی، و چگونگی اجرای آن و نحوه‌ی صحیح مدیریت زندگی برخی از مطالب این نوشته است. بررسی روایات قرب فرایض و نوافل و علت

برتری قرب فرایض که از معارف مهم عرفانی است و در مسیر کمال انسان برای عارف پیش می آید و مبادی تکامل علمی و عملی و اموری که هر سالکی در این زمینه لازم دارد و بحث از اسمای حسناى الهی و چگونگی آموزش الهی و فصل نوری انسان و مقام جمعی وی از دیگر مباحث نوشتار حاضر است.
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

۱ سرگذشت علوم نظری و عملی

اساس جمعی علوم در زبان نیاکان علمی ما «حکمت» نام دارد که «دوری از جهل و نادانی» و حقیقتی فراتر از علم و صرف دانایی می باشد.

حکمت

حکمت عبارت است از آگاهی کامل و وقوف تمام نسبت به همه ی امور؛ آن گونه که هست و پی گیری عمل به آن ها به قدر توان مندی انسان؛ چنان که باید تا به این وسیله، نفس انسانی بتواند به کمال مطلوب خود نایل گردد.

علم

علم، تصوّر حقایق موجودات و تصدیق به احکام و لواحق به قدر توان و قوّت انسانی است؛ همان گونه که در واقع و نفس الامر می باشد.

عمل، ممارست حرکات و مداومت صناعات در جهت اخراج استعداد آدمی برای به فعلیت رسیدن آن‌ها می‌باشد؛ آن‌طور که کمال فعلیت یابد و تحقق پیدا کند.

تقسیم حکمت

به‌طور کلی، حکمت بر دو قسم است: «علمی» و «عملی»، که این تقسیم نسبت به انقسام موجودات در رابطه با انسان است؛ موجوداتی که وجود آن‌ها بستگی به حرکات ارادی بشری ندارد؛ و موجوداتی که وجود آن‌ها به تصرف و تدبیر بشری بستگی دارد.

در این صورت، علم به موجودات نیز دارای دو قسم است که قسم اول را «حکمت نظری» و قسم دوم را «حکمت عملی» خوانند. حال هر انسان وارسته‌ای که رابطه‌ی عقلی و نفسی خود را نسبت به تمامی این‌گونه امور هماهنگ سازد، «حکیمی کامل» خواهد بود و به اندازه‌ی دوری از این معنا، به مشکلات علمی و عملی گرفتار می‌آید.

حکمت نظری خود بر دو قسم است:

نخست، علم به آن‌چه مخالفت با ماده شرط وجود آن نیست؛

دوم، علم به آن‌چه مخالفت با ماده شرط وجود آن می‌باشد، که این خود به دو قسم تقسیم می‌شود:

یکم، آن‌چه اعتبار مخالفت ماده شرط در تعقل و تصور آن نیست.

دوم، آن‌چه به اعتبار مخالفت ماده معلوم باشد.

پس به‌طور کلی، حکمت نظری سه شعبه‌ی کلی دارد:

الف - علم ماورای طبیعت یا امور کلی و عامه‌ی فلسفی، که مخالفت با ماده شرط تحقق آن نیست؛ نه در تصور و نه در عینیت خارجی.

ب- علم ریاضی که مخالفت با ماده شرط در تعقل و تصور آن نیست؛ اگرچه در جهت مصادیق، ماده را دارا باشد.

ج - علم طبیعی که در تصور و مصداق بدون ماده تحقق علمی و عینی ندارد.

هر یک از این سه رشته‌ی کلی از علوم
مشمول بر چند رشته‌ی فرعی است که بعضی
خود اصول و برخی به منزله‌ی فروع می‌باشد. در
این جا به هر یک از آن‌ها به اجمال اشاره می‌شود:

علوم اصلی مابعد الطبیعة

معرفت به حضرت حق تعالی و مقربان فعلی
او که به اراده‌ی او موجود شده و ظهورات عینی
حق می‌باشند؛ مانند عوالم تجرّدی عقول و
نفوس ملکوتی و احکام و افعال آن‌ها. این بخش
را علم به اله و افعال حق تعالی خوانند.

بخش دیگر این علم، معرفت امور کلی و
احوال موجودات، از آن رو که موجودند
می‌باشد؛ چون وحدت و کثرت، وجوب و امکان،
حدوث و قدم و دیگر مباحث کلی آن که «فلسفه
اولی» و امور عامه‌ی فلسفی نامیده می‌شود که خود
دارای فروع متعدّدی؛ مانند: معرفت نبوت، امامت،
ولایت اصل اثبات معاد و احوال آن و... است.

اصول علم ریاضی - که تجرّد کلی ندارد -
چهار نوع است:

یکم. هندسه که معرفت مقادیر و احکام و
لواحق آن است.

دوم. حساب و علم عدد که معرفت عدد و
خواص کمی آن می‌باشد.

سوم. علم نجوم و هیأت که معرفت اختلاف
اوضاع اجرام علوی نسبت به یک دیگر و با اجرام
سیفلی و مقادیر حرکات و اجرام و ابعاد آن است.
چهارم. معرفت نسبت مؤلف و احوال آن که
آن را «علم تألیف» خوانند.

چون در آوازاها به کار رود، به اعتبار تناسب با
یک دیگر و کمیت زمان حرکات و سکناات - که در
میان آوازاها می‌افتد - آن را علم موسیقی می‌نامند.

فروع علم ریاضی

فروع علم ریاضی چند نوع است؛ چون: علم
مناظر و سرایا، علم جبر و مقابله، علم جراثقال و
نیرنجات و دسته‌ای از بخش‌های علوم غریبه؛
هم‌چون: جفر و رمل و اسطرلاب و خصوصیات و
احکام آن‌ها که در جهات مقدماتی با ریاضیات
دنبال می‌شود؛ اگرچه تحقق حقایق فعلی و وصول
عینی این امور فراتر از پایه‌های این علم است.

اصول علم طبیعی

اصول علم طبیعی هشت صنف است:
الف - معرفت مبادی متغیّرات؛ چون: زمان،

مکان، حرکت، سکون، نهایت، لانهایت و جز آن که آن را «اسمای طبیعی» گویند.

ب- معرفت اجسام بسیط و مرکب و احکام بسایط علوی و سفلی، که آن را «اسما» و «عالم» گویند.

ج- معرفت ارکان و عناصر و تبدل صور بر ماده‌ی مشترک، که آن را علم «کون و فساد» گویند.

د- معرفت اسباب و علل تحقق حوادث هوایی و ارضی؛ مانند: رعد و برق و صاعقه و باران و برف و زلزله، که آن را «آثار علوی» خوانند.

ه- معرفت مرکبات و کیفیت ترکیب‌های آن که «علم معادن» نام دارد.

و- معرفت اجسام نامی و نباتی و نفوس و قوای آن، که «علم نبات» گفته می‌شود.

ز- معرفت احوال اجسام متحرک، به حرکت ارادی و مبادی حرکات و احکام نفوس و قوا که آن را «علم حیوان» خوانند.

ح- معرفت احوال نفس ناطقه‌ی انسانی و چگونگی تدبیر و تصرف آن در بدن و غیر بدن، که «علم نفس» نامیده می‌شود.

فروع علم طبیعی

فروع علم طبیعی بسیار است؛ مانند: طب، احکام نجوم و فلاحت و دیگر دسته‌های ارضی و غیر آن که می‌تواند زمینه‌های بسیار گسترده‌ای داشته باشد.

علم منطق

علم منطق - که در ابتدا به وسیله‌ی «ارسطاطالیس» تدوین شده - به دانستن «کیفیت استدلال» محدود است و آن را «علم تعلیم» گویند و به منزله‌ی آلت و ادوات تحصیل علوم دیگر است. با آن که منطق، علم آلی و مقدمی است، از عظمت فراوانی برخوردار است؛ چرا که زمینه‌ی صحت و درستی علوم حقیقی را فراهم می‌سازد.

آنچه گذشت خلاصه‌ای از تمامی اصول و فروع و اقسام مباحث حکمت نظری به روش نیاکان و در اعتقاد آنان بود.

حکمت عملی و تقسیمات آن

حکمت عملی، دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صنایع نوع انسانی بر وجهی

است که به نظام درست احوال معاش و معاد آدمی منجر شود و سبب رسیدن به کمالی گردد که به سوی آن متوجه است.

حکمت عملی بر سه قسم است:

الف - آنچه به فرد ارتباط دارد؛
ب - آنچه به جامعه‌های کوچک مرتبط است؛
ج - آنچه راجع به جماعتی بسیار است.

بخش نخست را «تهذیب اخلاق فردی»، و بخش دوم را «تدبیر منزل» و بخش سوم را «سیاست مُدُن» خوانند.

مبادی مصالح اعمال و محاسن افعال انسانی یا «طبعی» و یا «وضعی» است. در طبعی، تبدیل راه ندارد، و با وضع، اگر سبب وضع جماعتی باشد، آن را «آداب و رسوم» و اگر برای بزرگانی مانند انبیا علیهم‌السلام باشد، «نوامیس» خوانند.

نوامیس بر سه قسم است:

نخست - آنچه به نفوس به گونه‌ی انفرادی ارتباط دارد؛ مانند: عبادات و احکام و دیگر مسایل شخصی.

دوم - آنچه به اهل منازل به مشارکت راجع است؛ مانند: نکاح‌ها و معاملات.

سوم - آنچه به جامعه مرتبط است؛ مانند: حدود و سیاسات.

نوع اخیر را «علم فقه» گویند و با آن که مبدء فقه، به طور کلی وضعی است و تقلب زمان و تفاوت دوران در آن نقش عمده دارد، باز نیز به تفصیل از حکمت خارج نمی‌افتد؛ چون نظر حکیم تنها به تبلیغ قضایای عقول غیر متبدل و امور ثابت محدود نیست و تمامی مجاری امور را در نظر دارد؛ اگرچه در پذیرش این امر در گذشته مجالی نبوده و این بیانی است که تنها در این جا دنبال می‌شود.

سرگذشت علوم نظری و عملی که گذشتگان در نظر داشتند چنین است. پس حکیم کسی است که دارای جمیع علوم باشد و هر یک از این امور را نداشته باشد، به نوعی ناقص می‌باشد و توسعه‌ی علوم بشری اگرچه یک حقیقت است، تازگی مباحث تنها در جهات و حیثیات جزئی می‌باشد و تجربه و گذشت زمان موجب ظهورات علمی بسیاری خواهد شد.

سبک گذشتگان

این بود سبک گذشتگان و روش آنان در طرح و گسترش حکمت و کمال و معرفت و راهیابی به حقایق عالم هستی که به طور کلی از چینش های خاصی برخوردار است که به اجمال به آن اشاره می شود:

الف - علم و حکمت را کلیّاتی می دانستند که یک فرد می تواند و باید بتواند به طور فردی تمام آن را دنبال کند.

ب - عالم و حکیم را کسی می دانستند که از تمامی این امور آگاهی کامل داشته باشد و با کمبود و نقص در هر یک از آن، نقصان علمی می یابد و مستحقّ اطلاق عنوان حکیم نمی شود؛ به طوری که اگر فردی تنها در رقص یا موسیقی یا حقیقت و ریاضی و یا هر یک از بخش های حکمت کاستی داشته و آن را به خوبی فرا نگرفته باشد، از عنوان حکمت به طور اطلاق و کامل دور مانده است، صلاحیت و لیاقت اطلاق چنین عنوانی را ندارد.

این سبک، منحصر به حکمت و عالمان نبوده و به پیروی از آنان در تمامی فنون و علوم دنبال

می شده است؛ برای نمونه، اگر کسی بنا می شد، باید همه ی انواع ساخت را بداند و حتی نباید بگوید ساخت عرش خدا در توان من نیست و یا مربوط به بنایی نیست! همین طور اگر کسی خیاط است باید - به قول معروف - بتواند از کفش تا کلاه را بدوزد و در گذشته کفش ها و کلاه ها دوختنی بود و بعدها بافتنی شد و امروزه دیگر دست کم کفش و کلاه دوختنی یا بافتنی نیست و با پرس و دستگاه آن را می سازند و به بازار عرضه می کنند، بدون آن که داعیه ی حکمت داشته باشند و اگر فقیه است، باید تمام فروع ممکن عالم و آدم را در تمامی ابواب و فصول بداند تا مجتهد مطلق شود و شخص متبحری صلاحیت اطلاق عنوان اجتهاد را بدون قرینه ندارد و - به قول معروف - جامع المعقول و المنقول عالم است و اگر در یکی از مصادیق آن نارسا باشد، نمی توان به آن اطلاق عالم نمود.

با آن که گذشتگان و نیاکان علمی ما زحمات های طاقت فرسایی در راه تحصیل علم و معرفت تحمّل نموده و بسیاری از پیشرفت های امروز دنیای علم و فرهنگ مرهون کوشش های

بی دریغ آن‌هاست، سبک برخوردار آنان با علوم و فنون و معارف و حقایق مشکلات عمده‌ای در برداشته و کاستی‌های بسیاری را به بار آورده است که تنها به برخی از آن اشاره می‌شود:

الف- علم و حکمت و معرفت حقایق هستی به صورت کشکول و به طور سطحی دنبال شده و تنها به مفاهیم و عناوین اکتفا گردیده و به خوبی روشن است که توان بیش از این هم در خور یک فرد نمی‌باشد.

ب- عالمان و بزرگان علمی از تحصیل کمالات عینی و معارف حقیقی و علوم تجربی باز مانده و کم‌ترین موفقیت را در این زمینه داشته‌اند تا جایی که امروزه نشست‌های علمی بدون همراهی عالمان اسلامی راه خود را ادامه می‌دهد و آنان را در شمار نمی‌آورند.

شیوه‌ی شناخت داده‌های فلسفی

باید حوزه‌های علمی در سراسر دنیای اسلام چند امر را دنبال نماید تا جرگه‌های دینی از وضعیت کنونی انزوا و انحطاط خارج شود.
الف - ابتدا باید ذخایر گذشتگان خود را

بررسی و تحقیق نماید و مورد نقد و کاوش قرار دهد و بخش عمده‌ای از آن را برای بایگانی آماده سازد و مطالب و امور صحیح را مورد کاوش و گسترش هرچه بیش‌تر قرار دهد.

ب- نسبت به علوم انسانی و تجربی همگام جرگه‌های علمی دنیا خود را غنی سازد و با استمداد از قرآن کریم - این تنها کتاب سالم آسمانی - و سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام در تمام زمینه‌های علمی با روش‌های تخصصی گام بردارد.

ج - باید تحقیقات پژوهش‌گاهی به طور جمعی باشد و حالت انزوایی و فردی نداشته باشد و تمامی کارها در حوزه‌های مختلف، از محدود تا حوزه‌های باز جهانی با ارتباط همگانی دنبال شود.

د - در حوزه‌های علمی و دینی جهان اسلام بعد از آماده‌سازی عمومی و اطلاع کلی از نیازمندی‌های ضروری کارها به سبک تخصصی دنبال شود و از اشتغال فردی در رشته‌های متعدد خودداری شود و این امر به عنوان یک نقص به شمار می‌آید.

این امور باید پی‌گیری شود تا شاید مسلمین در زمینه‌ی استقلال علمی و فرهنگی و تحقیقات عالی دینی و معنوی گام بردارند و از کاستی‌ها و ناپسندی‌های موجود به قدر توان جلوگیری کنند.

تمام کمال

نوشتار حاضر، اصولی که هر مؤمنی باید در جهت زندگی معنوی و مادی در نظر داشته باشد و به کار گیرد، عنوان می‌نماید تا برای حرکت ایمانی افراد زمینه‌ای ارتقایی باشد.

ابتدا از کلام ملکوتی حضرت رسالت پناه ﷺ استمداد می‌جوییم که می‌فرماید: «الکمال کلّ الکمال التّفقّه فی الدّین و تقدیر المعیشتة».

حدیث شریف تمامی کمال را در گرو معرفت دینی و چینش درست زندگی در جهات مختلف آن و به‌ویژه اقتصاد دانست.

مراد از فقه در دین، تنها فروع فقهی و فقه رایج نمی‌باشد و شامل تمامی شؤون دینی از اصول تا فروع و از عقاید تا اخلاق و از مسایل

فردی تا امور اجتماعی و سیاسی و دیگر شئون دین و دنیا می‌گردد که باید همه‌ی این امور را آگاهی دینی دانست.

تقدیر معیشت

بیان یاد شده این معنا را ترسیم می‌کند که دین‌داری بدون اقتصاد و روش درست تأمین معیشت هرگز قابل جمع نمی‌باشد تا جایی که «من لا معاش له لا معاد له» در شریعت وارد شده است و کسی که روش صحیحی از زندگی مادی خود نداشته باشد عاقبت خوشی نخواهد داشت. پس رابطه‌ی اقتصاد و نوع تحصیل هزینه‌ی زندگی و سامان‌بخشی امور مادی با دین‌داری تنگاتنگ است؛ اگرچه اقتصاد و امور مادی زمینه‌ی اعدادی در جهت تحصیل کمال دارد و می‌باید تمامی امور مادی در جهت ارتقای معنوی به کار گرفته شود.

طراحی درست

باید در زندگی خود، طراحی درست و کامل و برنامه‌ای مشخصی داشت و چنین امری تنها از عهده‌ی افراد بر نمی‌آید و باید از عنایت مرشد و ارسته و استمداد عارف کاملی سرچشمه‌گیر تا درگیر مشکلات فراوان نگردد.

همان تقلیدی که در فقه گفته می‌شود، به طور گسترده باید در تمامی شئون زندگی فرد مورد توجه قرار گیرد و هر فردی برای رهایی از تمامی کج‌روی‌ها باید خود را به اهل راهی رسیده بسپارد. نابسامانی‌های فراوانی که حتی مؤمنان دارند، به خاطر آن است که خود طراح زندگی خود می‌باشند؛ بی آن که توان چنین کاری را داشته باشند. آدمی اگرچه توان اجرایی بسیاری از کارها را دارد، برنامه‌ریزی‌های کلی به‌طور عینی و ملموس در خور بیان پیری آگاه و رسیده‌ای آشنا می‌باشد.

برای رهایی از تمام کج‌روی‌ها باید بدون پیر طی طریق نکرد؛ همان‌طور که گفته می‌شود: طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن یا بی پیر در خرابات مرو؛ اگرچه سکندر زمانی.

اصل اجرا

در جهت اجرای امور زندگی و هر کاری نباید هرگز کسی را مورد اعتماد قرار داد؛ به‌خصوص در زمان موجود باید تمامی کارها و کدهای عملیاتی به‌طور وحدتی و پنهانی مورد عمل قرار گیرد؛ اگرچه جهات اجرایی و امور عملی

به طور تدریج با همراهی دیگران عینیت می یابد. به هیچ یک از افرادی که کمک کار آدمی می باشند، ضمن اعتماد صوری نباید اعتماد صد درصد صورت گیرد؛ مگر افرادی که در تکوین و تحقق امری نقش داشته باشند.

مدیریت

ضمن اصل عدم اعتماد باید اصل مدیریت را در نظر داشت و از دیگران در جهت اهداف و کارهای خود تا می توان استفاده نمود و کارهای خود را با دیگران انجام داد و از خودگرایی به جمع گرایی گرایش داشت.

پس رعایت این سه اصل، اصل کارشناسی و طراحی، اصل حفاظت عملیات و سرکدهای خاص و اصل عدم اعتماد - به طور کامل نسبت به همگان؛ از دوست و آشنا و زن و فرزند تا دیگران، ضمن مدیریت کامل در جهت به کارگیری دیگران در چینش های مناسب و طبیعی کمال اهتمام و دقت را داشت.

دو قطب متقابل

مؤمن متعهد باید دو قطب متقابل را در مجموعه کارهای خود داشته باشد: نسبت به

مرشد و مربی خود عریان عمل نماید و هیچ امری را پنهان نسازد و در مقابل، نسبت به دیگران از پنهان کاری کامل برخوردار باشد. در این مورد باید باز بود و در دیگر موارد باید بسته عمل نمود.

دو خاکریز مطمئن

بر اساس بیان نبوی، مؤمن باید دو خاکریز مطمئن داشته باشد:

نخست - صفای باطن و تحقق امور معنوی در خود؛

دوم - تحصیل اصل کفاف و عفاف در زندگی نسبت به خود و کسانی که همراه او می باشند.

اگر این دو اصل رعایت شود، زندگی سالمی وجود خواهد داشت و گرنه هیچ روشی در زندگی صحیح نخواهد بود و نبود این دو امر، حرمان ابدی را به همراه دارد.

نبود هر یک از این دو زیان بار است: اگر اصل دوم نباشد، فقر و پزیردگی گرفتاری به بار می آورد و اگر امور معنوی نباشد، آدمی آدم نمی ماند و با نبود این دو، حرمانی گسترده آدمی را فرا خواهد گرفت و آشفتگی خاطر، او را به افراط یا تفریط وا می دارد.

باید اصل «تحرّز» و «جمع‌گرایی» مورد اهتمام قرار گیرد و کار به طور فردی دنبال نشود و در عمل، روش فردی نداشته باشیم و کارهای خود را با دیگران همراه سازیم که کارهای فردی گذشته از آن که محدود و ناقص است، از کارآیی لازم و برد بالایی برخوردار نمی‌باشد و به‌کندی پیش خواهد رفت و کارهای جمعی، گذشته از کارآیی بیشتر، از صحّت بالاتری برخوردار است و در شکل و محتوا می‌تواند پویایی لازم را داشته باشد.

گزینش

در جهت تحقق جمع‌گرایی باید نسبت به گزینش افراد اهتمام کامل داشت. این افراد به دو دسته تقسیم می‌شوند: یکی، گروه‌های کاری که می‌تواند به جهت کارهای مختلف، گوناگون و متفاوت باشد و دیگر افراد خاص که در تمامی کارها همراهی لازم را داشته باشند. این دسته در واقع، افراد ثابت و دسته‌ی پیشین افراد متغیر و متبدل می‌باشند.

برای جذب و استمرار این افراد باید ملاحظات خطی، منفعتی و سودیابی مادی و معنوی رعایت گردد تا وابستگی معنوی و صوری پیدا شود و مجموعه یا تشکیلات به‌طور اتوماتیک رشد و ادامه یابد.

ضمانت بقا

برای بقای کامل و صحّت جریان امور باید دو امر مورد اهتمام قرار گیرد:
نخست آن که از کارهای خلاف؛ خواه خلاف شرع باشد یا خلاف قانون و یا خلاف عرف - به‌طور کلی پرهیز داشت تا در صورت راه‌یابی دیگران و افراد نفوذی، مشکل حادی پیش نیاید.
دو دیگر این که باید در جمع، جایی برای افراد نفوذی خالی گذاشت و از وجود آن‌ها غافل نبود.

قرب فرايض و نوافل

عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، و أبو علي الأشعري، عن محمد بن عبد الجبار - جميعاً - عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن حماد بن بشير، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: و قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال الله عز وجل: «من أهان لي ولياً فقد أصد لمحاربي، و ما تقرب إلي عبد بشيء أحب إلي مما افترضت عليه و أنه ليتقرب إلي بالنافلة حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به، و بصره الذي يبصر به، و لسانه الذي ينطق به، و يده التي يبطش بها، إن دعاني أجبت، و إن سألتني أعطيت، و ما ترددت عن شيء أنا فاعله

كترددني عن موت المؤمن يكره الموت وأكره مساءته^١.
وعن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد
بن خالد، عن اسماعيل بن مهران، عن أبي سعيد
القمطاط، عن أبان بن تغلب عن أبي جعفر عليه السلام قال:
«لما أسرى بالنبي ﷺ قال: يا رب ما حال المؤمن
عندك؟ قال: يا محمد، من أهان لي ولياً فقد بارزني
بالمحاربة وأنا أسرع شيء إلى نصرته أو ليائي، وما
ترددت عن شيء أنا فاعله كترددني عن وفاة المؤمن
يكره الموت وأكره مسأته، وأن من عبادي المؤمنين
من لا يصلحه إلا الغني، ولو صرفته إلى غير ذلك لهلك،
وأن من عبادي المؤمنين من لا يصلحه إلا الفقر، ولو
صرفته إلى غير ذلك لهلك، وما يتقرب إلي عبد من
عبادي بشيء أحب إلي مما افترضت عليه، وأنه
ليتقرب إلي بالنافلة حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه
الذي يسمع به، وبصره الذي يبصر به، ولسانه الذي
ينطق به، ويده التي يبطش بها، إن دعاني أجبتة، وإن
سألني أعطيته»^٢.

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران

١- اصول کافی، ج ٢، ص ٢٦٢، کتاب ایمان و کفر، باب «من أذى
المسلمين»، ح ٧.

٢- پیشین، ص ٢٦٣، ح ٨

الدقاق - رحمه الله - قال: «حدثنا محمد بن جعفر
الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي
الكوفي، عن محمد الحسين بن يزيد، عن علي
بن الحسين عمّن حدثه، عن عبد الرحمن بن
كثير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن أمير المؤمنين عليه السلام
قال: أنا علم الله وأنا قلب الله الواعي ولسان الله
الناطق، وعين الله، وجنب الله، وأنا يد الله»^١.

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد -
رحمه الله - قال: حدثنا الحسين ابن الحسن بن
أبان، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد،
عن ابن سنان، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام
قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته: «أنا الهادي،
وأنا المهتدي، وأنا أبو اليتامى والمساكين وزوج
الأرامل، وأنا ملجأ كل ضعيف، ومأمن كل خائف، وأنا
قائد المؤمنين إلى الجنة، وأنا جبل الله المتين، وأنا
عروة الله الوثقى، وكلمة التقوى، وأنا عين الله، ولسانه
الصّادق، ويده، وأنا جنب الله الذي يقول: «وأن تقول
نفس يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله»، وأنا
يد الله المبسوطة على عباده بالرحمة و المغفرة، وأنا

١- پیشین، باب «معنى جنب الله عز وجل»، ص ١٦٤، ح ١.

باب حطّة، من عرفني و عرف حقي فقد عرف ربه؛ لا تأتي وصي نبيّه في أرضه، و حجّته على خلقه، لا ينكر هذا إلا رادّ على الله و رسوله^۱.

قرب - که وصف تدریجی عبد است و از تمامی اعمال جوارحی و جوانحی حاصل می‌گردد - بر دو قسم است: قرب نوافل و قرب فرایض.

قرب فرایض به مراتب برتر و افضل از قرب نوافل است؛ زیرا در قرب فرایض، عبد جوارح حق می‌شود، ولی بر اثر نوافل، حق جوارح عبد می‌گردد؛ در نوافل الزام نیست و عبد است که چنین عمل می‌کند و عبد تنها عبد است، ولی در فرایض نفسیّت عبد وجود ندارد و الزام و امتثال حق است و علّت فاعلی و غایی و صوری حق است و عبد، تنها علّت قابلی است که آن هم در ظرف فناست.

شواهد این دو قرب در شریعت یافت می‌شود که از جمله‌ی آن دو حدیث نخست یاد شده از اصول کافی است که بعد از بیان عظمت حضرت موسی علیه السلام در نزد حق، اشاره به قرب فرایض می‌شود.

۱- پیشین، باب «معنی جنب الله عزوجل»، ص ۱۶۴، ح ۲.

در ابتدا با جمله‌ی «وما تقرّب إليّ عبد بشيء أحبّ إليّ ممّا افترضت عليه»، و سپس با عبارت: «أنّه ليتقرّب إليّ بالنّافلة حتّى أحبّه، فإذا أحببته كنت سمعه الَّذي يسمع به وبصره الَّذي يبصر به، ولسانه الَّذي ينطق به، ویده التي يبطن بها» که حق جوارح عبد می‌شود اشاره می‌گردد، ولی در قرب فرایض به قرب اشاره می‌گردد و می‌توان این جهت را از حدیث شریفی که در توحید مرحوم صدوق آمده است نیز استفاده کرد: عن أبي عبد الله قال: «إنّ اميرالمؤمنين عليه السلام قال: أنا علم الله، وأنا قلب الله الواعي، ولسان الله الناطق، وعين الله، وجنب الله، وید الله».

در حدیث دوم، بعد از این بیان که: «أنا الهادي، وأنا المهتدي، وأنا أبو اليتامى والمساکين وزوج الأرامل، و أنا ملجأ كلّ ضعيف، ومأمن كلّ خائف، وأنا قائد المؤمنین إلى الجنة...»، می‌فرماید: «أنا عين الله، ولسانه الصادق، ویده، وأنا جنب الله الَّذي يقول...» و «أنا یدالله المبسوطة على عباده».

تمام این عبارات، به نیکی از این معنا حکایت می‌کند که آن حضرت، ابزار تحقق فعلیت حق است. حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در روایت دیگری

نیز می‌فرماید: «ما لله آية أكبر مني»^۱ که آیه گویاتر از ابزار است؛ زیرا ابزار و جوارح آیه است، ولی هر آیه‌ای ابزار نیست و این حقایق به‌طور خاصی نسبت به اولیای کَمَل معصومین عليهم السلام ثابت است و به نحو عام «سمع الله لمن حمده» که حق به لسان نبی اکرم صلى الله عليه وآله فرموده است: «خداوند حمد حامدش را می‌شنود» که این بیان به این‌گونه اگرچه قرب فرایض و خاص نبی است، به‌طور عام و به نحو تنزیل، هر نمازگزاری می‌گوید: «سمع الله لمن حمده»، مانند: «قل هو الله احد» که اگرچه مخاطب رسول اکرم صلى الله عليه وآله است، به‌طور عام شامل مؤمنان است، هم به بیان قرب و هم ابزار و جوارح؛ نه به «اشاره» که بعضی گویند.

همین‌طور معنای ابزار و جوارح را نباید تأویل کرد؛ آن‌طور که جناب صدوق، تمامی فقرات را تأویل کرده که مراد از قلب، وعای علم حق است و قلب مخلوق الله است؛ مثل «عبد الله»، «بیت الله»، «جنة الله» و «نار الله» و مراد از عین، «حافظ دین الله» و مراد از جنب، «طاعت»

۱- بحار الأنوار، ص ۲۰۶، ج ۲۳، باب ۱۱، روایت ۲.

است، و دیگر موارد آن نیز چنین است.

پس امکان دارد حق جوارح عبد و عبد ابزار حق شود و هر دو ظرف صعود عبد است، و در قرب نوافل؛ هر چند عبد صفات خلقی دارد، در ظرف فرایض، صفات حق است که به عبد محقق می‌گردد و عبد فانی است. بنابراین، رؤیت حق به وصف ابزار و رؤیت عبد به وصف حق - هر دو - برای اولیای کَمَل ممکن و محقق است؛ اگرچه به ظرف عام برای تمامی موجودات محقق است؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید: «فلما أتيتها نودي من شاطئ الواد الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إني أنا الله رب العالمين»^۱ که ظاهر نطق از «شجره» است و «آتاها» نیز نزد شجره است، ولی «شجره» ابزار حق است و حق فاعل نطق «إني أنا الله رب العالمين» است؛ اگرچه می‌توان گفت: حق، خود فاعل نطق است و «آتاها» اتیان موسی نزد شجره است، نه این‌که صوت و کلام از درخت باشد؛ پس رؤیت حق، نفس خویش و غیر را به غیر در

۱- قصص / ۳۰.

ظرف عالم و آدم به هر حیث و طریق ادراکی دیگر محقق دارد و آیات «لقاء الله» مکمل آن است که باید ارباب ولایت تمامی این حقایق معنوی را به طور کامل پی‌گیری نمایند.

۴ مسابدای تکامل علمی و عملی

«أول العلم معرفة الجبّار وآخر العلم تفويض الأمر إليه».

برای سیر تکامل انسانی، ابتدایی لازم است؛ همان‌طور که انتهای دارد و شناخت ابتدا و انتهای مسیر ضروری است. وجود ابتدا و انتها در هر چیز امری است و شناخت آن امر دیگری است که این امر در مقام خود ثابت است. رسیدن از جهت علم یا عمل به آن ابتدا و انتها را شناخت آن دو می‌گویند. اول علم شناخت حقایق است و آخر علم آن است که از لیس عمل آن را عریان سازیم.

بنابراین، علم بر دو قسم است:
نخست - علوم نظری؛

دوم - علوم عملی.

علوم نظری آن است که ما را در طریق اندیشه و فکر کامل کند و حل مشکلات علمی را با قوانین علمی میسر سازد و علوم عملی آن است که ما را در طریق وصول بر مبنای شناخت علمی به صفات عالی جمال و کمال حق متخلق بگرداند. بر این اساس، مراد از «اول العلم» تحقق علوم نظری و در اصل معرفت الهی است و مراد از «آخر العلم» تخلق به علوم عملی و در نهایت وصول به حضرت حق است.

مراد از «معرفة الجبار» شناخت مراحل علوم نظری که پایان آن آرامش قلب و صفای باطن و اندیشه‌ی صافی و روشنی دل است.

مراد از «تفویض الامر» علوم عملی است که تخلق به اخلاق الله و تزئین به صفات ربوبی می‌باشد.

برای تکمیل علوم نظری مقدمات فراوانی لازم است که ما آن را به صورت فهرست بیان می‌کنیم:

ابتدا باید بعد از یادگرفتن زبان مادری - هر زبان که باشد - مثلاً بعد از فراگرفتن زبان فارسی

در دامان خانواده و تکمیل آن در دوران مقدماتی از جهات مختلف علمی خود را برای تکمیل آن آماده سازد و تکمیل این کار آن است که انسان بسیار کتاب بخواند؛ از نثر یا نظم گرفته که لغات زبان فارسی به وفور در آن موجود است و پس از آن باید به مسایل ریاضی پردازد آن هم با تمام جزئیات؛ زیرا مسایل ریاضی به مقداری که برای فردی مبتدی کفایت کند بسیار ضرورت دارد؛ اگرچه بعد از گذشت مقدمات، باید علوم ریاضی پایه را کامل کند.

مرحله‌ی بعد فراگیری علوم هندسی پایه است و باید به حل مسایل هندسی رو آورد.

سپس باید از تاریخ به مقدار لازم آگاهی پیدا کند.

بعد از آن از مسایل گیتاشناسی آگاهی لازم به دست آورد تا مشرق و مغرب خود را بداند و همسایگان خود را بشناسد و از چگونگی امکانات اقوام و ملل دیگر اطلاعی داشته باشد.

به صورت کلی باید گفت: در هر زمان باید پیش از شروع به دوران تکاملی، مقدمات لازم برای آن دوران را فراگرفت؛ خواه اخذ گواهینامه

یا مدرک تحصیلی باشد و خواه تعلیم هنر و دیگر امور لازم عمومی تا بعد از سالیان دراز دیگر به دنبال این مقدمات راه نیفتد و کار بی‌مورد انجام ندهد.

خلاصه، هر محصل وارسته‌ای باید علم حال کسب کند و علم حال آن است که انسان چیزی را فراگیرد که برای وی ضرورت داشته باشد و باید آن را به گونه‌ای فراگیرد که شیرهی جان وی شود؛ نه این که زمان آن گذشته باشد یا نیامده باشد و یا آن را به‌طور سطحی و صوری آموخته باشد. مقدمات یاد شده سیر تکاملی انسان کامل است.

اسمای حسنی و اصحاب معرفت

حقیقت عالم

آنچه حقیقت عالم و آدم است علم و معرفت است که زمان و مکان نمی‌شناسد؛ چنان که در قرآن کریم پیش از خلقت آدم سخن از علم می‌آید و حق در سوره‌ی الرحمن می‌فرماید: «الرحمن، علم القرآن، خلق الإنسان، علمه البیان» که به انسان بیان آموخته شد و این پرسش پیش می‌آید که پیش از آفرینش انسان، آموزنده‌ی قرآن کیست؟ در این جا سخن از آفرینش انسان نیست، بلکه از آموزگار قرآن پیش از آفرینش انسان سخن می‌گوید.

همان‌طور که در سوره‌ی بقره، معلم اسمای الهی خداوند متعال است و می‌فرماید: «علم آدم

الأسماء كلها» و صد البته که در این جا آموزنده شخص آدم است که آموزش می‌بیند و نه انسان، که انسان اگر بخواهد علم اسمارا بیاموزد و خدا معلم او گردد باید آدم شود تا در این مدرسه راه یابد؛ زیرا شرط ورود وی آدم شدن است.

آموزش الهی و مقام جمعی

انسان اگرچه استعداد جمعی کمالات را دارد و خداوند متعال آموزگار همه‌ی آنهاست، برای فعلیت آن نیاز به آدم شدن دارد تا آموزگار او خدا شود و قرآن و اسمای الهی را بیاموزد، آن هم آموزشی که تنها مفهوم و بازی با کلمات آموزه‌ی آن نیست، بلکه آموزش حقیقت و یافت معرفت و رؤیت حکمت و وصول به تمکین و همت است تا جایی که فرشتگان در مقابل آدم به خاک می‌افتند، ابلیس رسوا می‌گردد و آدم به خلعت خلافت الهی مزین می‌شود و به جایی می‌رسد که فرشتگان را به آن دسترسی نیست، این جمعیت آدم است که نه ابلیس، بلکه ملائک نیز از آن بی‌بهره‌اند و همین جمعیت است که فرشته را به خاک کشید، ابلیس رارد نمود و آدم را با آن شکست و شکستگی و هبوط به بزرگی و بلندای

کمال رساند تا جایی که نه تنها همه‌ی انبیا، امامان و شایستگان عالم فرزندان حضرت آدم می‌باشند، بلکه هرچه انسان شکوه وجود به خود می‌بیند به سبب ظهور آدم است.

اصحاب لولاک

آدمی که گویی زیاده‌ی فرع بر اصل است، با آن که فصل طینی انسان است، فرع فصل نوری حقیقت جمعی انسان می‌باشد؛ زیرا آن که قرآن را پیش از انسان آموخت و آن که به آدم اسمارا یاد داد؛ هرچند حق است، ظهور کامل حضرت حق، خمسه‌ی طیبه و اصحاب کسا علیهم‌السلام می‌باشند که فصل نوری انسان و معلم آدم هستند. آدم؛ اگرچه در ناسوت پدر پدر نوری خود و حضرت ختمی در ناسوت پسر پسر نوری خود است، در خلقت نوری، آدم پسر پدر نوری خود است که می‌فرماید: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين»؛ من پیامبر بودم و آدم در ناسوت میان آب و خاک، گل بازی می‌کرد و در پی وصول به اصحاب لولاک بود.

پس آنچه باید دانست این است که آموخته‌های صوری چیزی و معرفت را حقیقتی دیگر است که

آن دانستنی است، ولی معرفت، یافته‌ی دوستان خداست. دانستنی را مدرسه بسیار است و مدرسه‌ی اهل معرفت تنها آموزشگاه خداست که جز اولیای حق کسی در آن راه نمی‌یابد، اولیایی که محبوبان در صدر آن هستند و محبان با تلاش و ریاضت، خود را به ذیل کلاس عشق می‌رسانند.

چشم زلال و دیده‌ی اهل معرفت

علم اسما و یافت چهره‌های ظهوری حضرت حق جز در دیده‌ی اهل معرفت آشکار نمی‌گردد. چیزی که نسبت به علم اسما می‌توان به گزیده گفت این است که علم اسما، وصول به تعینات ظهوری حضرت حق است و این وصول جز با مدد حق و تعلیم الهی و مربی واصل میسر نمی‌گردد.

این چشمه‌ی زلال اگرچه سینه به سینه، اولیای الهی را سیراب کرده است، چندان در خور نوشتار و سزاوار آشکاری نیست؛ به طوری که در طول عمر قرآن کریم که بیش از هزار سال از آن می‌گذرد، نوشتار عالمان دینی و کتاب‌های موجود در زمینه‌ی اسمای الهی جز جسته گریخته‌ای از عبارات که از کاستی به دور نیست

چیزی برای ما باقی نمانده است تا جایی که حتی مفاهیم اسمای الهی یا کم‌تر به درستی معنا گردیده یا به تکرار افتاده است، تا چه رسد به یافت حقیقت آن که خود خیالی دگر است.

افق دیده‌ی ما

مهمی که لازم است در حوزه‌ی پژوهش و معناشناسی و وصول به اسمای الهی انجام گیرد بر دو بخش می‌باشد:

الف - مباحث ادبی و معنای صحیح اسما به دور از اهمال یا ترادف و تکرار مطرح شود؛ زیرا در بخش ادبی، معنای درست اسمای الهی بیان نشده است تا جایی که بزرگانی بنام به آن گرفتار آمده‌اند و برای نمونه «علیم» را به «خبیر» یا «خبیر» را به «علیم» آمیخته‌اند؛ در حالی که همه‌ی اسمای الهی معنا و مصداق تکرارناپذیر خود را دارد.

ب- ویژگی اسما و آثار و برکات آنها که فراز بلند اهل معرفت است بیان شود. این حقیقت نمایه‌ای دارد که در صورت تحقق، بسیاری از مشکلات روحی - روانی و کاستی‌های آدمی را در جهان امروز هموار می‌سازد. چگونه ممکن

است قرص و آمپولی کارگشای مشکلات باشد، ولی چهره‌های مصداقی حضرت حق آثاری نداشته باشد؟ البته، نباید این امر را به بسیاری از خرافات بازار کهنه‌ی رمال‌ها و اسمانویس‌های بی‌محتوا آلوده نمود که فراوانی از این ناآگاهان خدعه‌گر، دزدان و امانده از راه اهل معرفتند و زدودن آنان از فرهنگ جامعه، وظیفه‌ی هر مسلمانی است.

صافی خون دل اولیای خدا

در سال‌های گذشته که در حوزه‌ی علمیه قم برای تدریس علم اسمای الهی در محضر عالمان ربانی بوده‌ایم، بخش نخست پی گرفته شد و اندکی از بخش دوم نیز هموار گردید، باشد که در سالیان آینده از عهده‌ی هر دو امر به نیکویی برآییم.

آن‌چه به نام نوار کاست و سی دی در اختیار همگان است نمره‌ی تلاشی است که صافی خون دل اولیای خداست و با کنایه و اشاره برای عموم مردم ارایه می‌گردد؛ باشد تا در تحصیل صفای باطن مؤثر افتد.

